

نشست علمی سیاست گذاری عدالت محور و چالش های تئوریک آن

سخنران: حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدمهدی نادری قمی^۱

تاریخ برگزاری: ۸۸/۱۰/۱۷

اهمیت و ارزش عدالت از دیدگاه اسلام

بی شک اگر نگوئیم محوری ترین، عدالت را می توان از محوری ترین و مهم ترین ارزش های اسلامی دانست. در بیان محوریت و اهمیت عدالت همین بس که خداوند متعال، هدف از ارسال و بعثت پیامبران را برپایی قسط و عدل معرفی کرده است: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**^۲ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب [آسمانی] و میزان [شناسایی حق از باطل، و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند».

اگر در نظر آوریم که هریک از انبیا با چه دشواری ها و نامایماتی در مسیر انجام رسالت خود روبه رو بودند، و به تعبیر «بینات» که در آیه بالا آمده، توجه کنیم، و یادآور شویم که کتاب های آسمانی گفته شده در این آیه، چه تعالیم و محتوای عالی و بی نظیری را دربر گرفته است، معنای این سخن که تمام اینها برای برپایی قسط و عدالت اجتماعی در جامعه انسانی بوده است، بیشتر روشن می شود. البته آیاتی که بیانگر اهمیت و محور بودن «اصل عدالت» در آموزه های الهی و به ویژه در اندیشه اسلامی باشند، پرشمارند، اما برای مراد ما در این نوشتار، بیان همین یک آیه از این گونه آیات کافی به نظر می رسد.

در سنت معصومان و روایات اهل بیت عصمت و طهارت □، که بی گمان ترجمان و تفسیر بی کم و کاست قرآنند، نیز موارد پرشماری وجود دارد که بیانگر اهمیت ویژه اصل عدالت است. از جمله این موارد، می توان به این فرمایش امیرالمؤمنین علی □ هنگام پذیرش امر خلافت اشاره کرد؛ آنجا که می فرماید:

لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ... وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبَرِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا^۳ «اگر نبود حضور [و درخواست] مردم... و خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم راضی نشوند، هرآینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم [و آن را به حال خود رها می کردم]».

حضرت در این کلام نورانی شان، رفع ظلم، فریادرسی مظلومان و مبارزه با ظالمان را از دلایل اصلی خود برای پذیرش خلافت قلمداد کرده اند، و روشن است که رفع ظلم، روی دیگر سکه عدالت خواهی و برقراری عدالت است. از این رو، روح اصلی سخن امیر مؤمنان □ این است که فلسفه مهم حکومت در اسلام - یا دست کم

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی □.

۲. حدید (۵۷)، ۲۵.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۳.

یکی از فلسفه‌های اصلی و بنیادین آن - برقراری عدالت اجتماعی است. ایجاد و بسط عدالت اجتماعی در تعالیم اسلامی از چنان جایگاه و ارزشی برخوردار است که عصاره و چکیده حکومت آرمانی و جهانی حضرت مهدی □ معرفی شده است: ... **يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا**؛^۴ «خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌گونه که [پیش از او و ظهورش] پر از ظلم و بیداد شده است».

فراموش نکنیم که حضرت مهدی □، ذخیرهٔ پرارزش خداوند برای به ثمر نشاندن رسالت همهٔ انبیا و رنج‌ها و تلاش‌های همهٔ صالحان و موحدان از آغاز تا پایان تاریخ است. به دیگر سخن، شجرهٔ طیبه‌ای که با تلاش و مجاهدت ۱۲۴ هزار پیامبر و صدها هزار تن از اوصیای آنان در طول تاریخ، کاشته و پرورانده شده، بناست میوه و ثمرهٔ نهایی‌اش در پایان تاریخ و با حکومت جهانی یگانه‌مصلح کل عالم بشریت، حضرت مهدی □ چیده شود. آن‌گاه با این اوصاف، می‌بینیم شعاری که در پیشانی همهٔ شعارهای دیگر، برای معرفی این حکومت برگزیده شده، شعار عدالت و ظلم‌ستیزی است.

از این‌رو شاید گزاف نباشد اگر ادعا کنیم که محوری‌ترین ارزش و فلسفهٔ عملی تمام آموزه‌های اسلامی، عدالت است و مقصد نهایی بعثت انبیا و کتاب‌ها و تعالیم الهی آن بوده که بشر در تمام ابعاد زندگی‌اش به عدالت روی آورد.

سیاست‌گذاری عدالت‌محور

به‌رحال، تردیدی نیست که حکومت اسلامی، حکومتی است عدالت‌محور، و اگر نگوئیم اساسی‌ترین، دست‌کم از مهم‌ترین و اساسی‌ترین رسالت‌ها و اهداف آن، ایجاد و بسط عدالت است. به‌طور قطع این‌گونه است که حاکمان و کارگزاران در حکومت اسلامی نمی‌توانند نسبت به ایجاد و بسط عدالت بی‌تفاوت و بی‌موضع باشند و از این مسئولیت مهم‌شانه خالی کنند. از سوی دیگر، یکی از ابزارهای مهم برای رسیدن به عدالت اجتماعی، اتخاذ سیاست‌هایی است که نتیجهٔ اجرایی آنها تحقق عدالت باشد. از این‌رو خط‌مشی‌گذاری و سیاست‌گذاری عدالت‌محور می‌بایست در دستور کار و مورد توجه جدی مسئولان و کارگزاران نظام اسلامی باشد. در واقع، اگر خط‌مشی‌ها و سیاست‌های وضع‌شده از سوی دولت‌ها و حکومت‌ها بر محور عدالت شکل گرفته و ایجاد و بسط عدالت را نشانه رفته باشد، درصد قابل توجهی از مشکلات فراروی عدالت اجتماعی برطرف خواهد شد و شاهد میزان مهمی از تحقق عدالت اجتماعی خواهیم بود. به دیگر سخن، سیاست‌گذاری عدالت‌محور را می‌توان نخستین گام اساسی و مهم در راستای تحقق عدالت اجتماعی دانست که می‌بایست از سوی مسئولان و دست‌اندرکاران نظام اسلامی مورد توجه قرار گیرد و تا اینجای بحث شاید چندان مبهم و محل اختلاف نباشد. اما هنگامی که به مرحلهٔ اجرا و سیاست‌گذاری، به‌ویژه در سطح کلان اجتماعی و وضع خط‌مشی‌های عمومی می‌رسیم، می‌بینیم که موضوع چندان هم صاف و روشن نیست و هرچه بیشتر در آن تأمل و تعمق می‌کنیم، با دشواری‌ها، پرسش‌ها، مشکلات و ابهام‌های پرشماری به‌لحاظ نظری و تئوریک روبه‌رو

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۱۶.

می‌شویم. توضیح این بحث را با مثالی ساده و مدرسه‌ای آغاز می‌کنیم و سپس با نمونه‌هایی عینی از خط‌مشی‌ها و سیاست‌های جاری کشور ادامه می‌دهیم.

برخی چالش‌های تئوریک

تصور کنید قطعه‌ای نان داریم که می‌خواهیم آن را میان سه فرد گرسنه تقسیم کنیم. پرسش این است که تقسیم عادلانه در این فرض چگونه می‌تواند باشد؟ نخستین راه‌حلی که بلافاصله به ذهن می‌آید، این است که اگر بخواهیم به عدالت رفتار کنیم، باید قطعه نان را به سه قسمت مساوی تقسیم کرده، هر تکه را به یک نفر بدهیم. اما با اندکی تأمل، می‌بینیم گزینه‌های دیگری نیز قابل تصور است. برای نمونه، یک راه این است که اگر یکی از این سه نفر، گرسنه‌تر از دیگران باشد، سهم بیشتری از نان را به او بدهیم و در واقع، نان را به میزان گرسنگی افراد، میان آنها تقسیم کنیم. می‌توانیم تقسیم نوع اول را عدالت کمی، و تقسیم نوع دوم را عدالت نسبی بنامیم. اکنون پرسش این است که در این مثال ساده، به‌راستی تقسیم عادلانه نان چه اقتضایی دارد و کدام یک از این دو گزینه، عادلانه، و به تعبیری به عدالت نزدیک‌تر است؟ تصدیق خواهید کرد که پاسخ به این پرسش نیاز به قدری تأمل دارد.

اکنون اجازه دهید از این مثال ساده و مدرسه‌ای فاصله بگیریم و سراغ نمونه‌ای عینی که هم‌اکنون در جامعه خود ما مورد بحث و گفت‌وگوست، برویم: هدفمندسازی یارانه‌ها.

همان‌گونه که اطلاع دارید، بیش از دو سال است که دولت آقای دکتر احمدی‌نژاد، موضوعی به نام طرح تحول اقتصادی را در دستور کار دارد که یکی از مهم‌ترین بخش‌های آن، طرح هدفمندسازی یارانه‌هاست. استدلال دولت و حامیان این طرح آن است که یارانه‌های مختلفی که در وضعیت فعلی پرداخت می‌شود و هزینه بسیار سنگینی نیز برای دولت دارد، به‌صورت عادلانه توزیع نمی‌شود و می‌بایست جلو این توزیع ناعادلانه گرفته شده، سامان جدیدی که عادلانه یا به عدالت نزدیک‌تر است، ایجاد گردد. استدلالی هم که پشت این ادعا وجود دارد، ظاهراً چندان پیچیده، و درک آن دشوار نیست. گفته می‌شود در وضعیت فعلی، سه دهک بالای درآمدی، به‌دلیل درآمد و امکانات رفاهی بیشتر، همچون خانه‌های بزرگ‌تر و پرشمار، استخر، اتومبیل‌های فراوان و مواردی از این دست، چندین برابر دهک‌های دیگر، به‌ویژه پنج یا سه دهک پایین‌تر، از یارانه برخوردار می‌شوند. برای نمونه، کسی که جزو دهک درآمدی اول است، هم در تهران و هم در شمال، خانه و ویلا دارد. اگر خانه و ویلای این فرد را در مجموع هزار متر مربع فرض کنیم، چنین کسی در مقایسه‌ای که متعلق به یکی از دهک‌های پایین است و یک آپارتمان پنجاه متری بیشتر ندارد، بیست برابر بیشتر، از امکاناتی همچون آب، برق و گاز استفاده می‌کند و اگر آب و برق و گاز به‌صورت یارانه‌ای در اختیار افراد قرار گیرد، فرد نخست در قیاس با فرد دوم، بیست برابر بیشتر، از کمک‌ها و یارانه‌های دولت و بودجه عمومی برخوردار می‌شود. بنابراین ادامه چنین سیاستی عین بی‌عدالتی است و حتماً باید در چنین سیاستی تجدیدنظر شود و یارانه‌ها بیشتر به سمت دهک‌های پایین که نیازمندترند، سوق داده شود و طبقات مرفه و ثروتمند نباید یارانه دریافت کنند. اگر در این استدلال دقت کنیم، پی خواهیم برد که در قیاس با مثال ساده توزیع نان میان سه فرد گرسنه، طرح هدفمندسازی یارانه‌ها، گزینه دوم را برگزیده و طرفداران این طرح، در واقع به‌جای

عدالت کمی، طرفدار عدالت نسبی بوده، بر این باورند که توزیع برابر بودجه عمومی میان افراد جامعه، خلاف عدالت است و اقتضای عدالت آن است که ما توزیع نابرابر داشته باشیم. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود و اگر در همین طرح هدفمندسازی یارانه‌ها اندکی بیشتر دقت و تأمل کنیم، خواهیم دید پذیرش و اتخاذ چنین سیاستی، مبتنی بر یک سری مبانی نظری است که روشن شدن موضع ما در هریک از این مبانی به مباحث تئوریک جدی و مفصل نیاز دارد. در ادامه، به برخی از این مبانی اشاره می‌کنیم:

اتخاذ سیاست‌هایی همچون هدفمندسازی یارانه‌ها، مبتنی بر پذیرش «دولت رفاه» است. در واقع، ما در جمهوری اسلامی ایران و از ابتدای انقلاب تاکنون، مدلی از دولت را که عملاً به کار گرفته و پیاده کرده‌ایم، مدل دولت رفاهی است. به طور خلاصه، دولت رفاهی یعنی دولتی که خود را متکفل ارائه خدمات رفاهی به فقرا و طبقات ضعیف جامعه می‌داند و می‌کوشد با اتخاذ سیاست‌های بازتوزیعی، سطحی از رفاه را برای همه افراد جامعه فراهم آورد. اکنون سخن این است که دولت رفاه یک نظریه است که موافقان و مخالفان خود را دارد و هریک برای خود استدلال‌هایی دارند و ایرادها و اشکالاتی را به طرف مقابل وارد می‌کنند. برای نمونه، مخالفان دولت رفاه استدلال می‌کنند که چنین دولتی از یک سو موجب اشاعه فرهنگ تنبلی و تن‌پروری در جامعه می‌شود و از سوی دیگر موجب سرخوردگی افراد پر تلاش و هدر رفتن و تضعیف استعدادها خواهد شد.

بنابراین، اگر ما عملاً مدل دولت رفاهی را برگزیده‌ایم و در پی پیاده کردن سیاست‌هایی رفاهی - مانند طرح هدفمندسازی یارانه‌ها - هستیم، لازم است با کنکاش در مبانی نظری دولت رفاه، موضع خود را به لحاظ تئوریک، درباره نظریه دولت رفاه مشخص کنیم.

برای نمونه، یک مناقشه درباره دولت‌های رفاهی، مناقشه مربوط به «تضاد عدالت و آزادی» است. توضیح اینکه: اتخاذ و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی، که طرفداران دولت رفاه، به منظور تأمین عدالت اجتماعی از آنها بهره می‌گیرند، مستلزم محدود کردن آزادی دیگران در زمینه بهره‌برداری از ثروت‌هایشان است؛ زیرا بخش مهمی از این بازتوزیع، از طریق گرفتن مالیات از پردرآمدها و توزیع آن میان کم‌درآمدهاست. بنابراین در ظاهر به نظر می‌رسد برای تأمین عدالت باید آزادی را محدود کنیم و به عکس، برای تأمین آزادی ناچاریم نسبت به تأمین عدالت کوتاه بیایم. این رویکرد، به اصطلاح «بازی حاصل جمع صفر» نامیده می‌شود. در هر صورت، اینکه آیا واقعاً این گونه است یا نه، و اگر هست، آزادی باید به نفع عدالت محدود گردد یا عدالت باید در راه آزادی فدا شود، مسائلی است که به بحث نیاز دارد. برای نمونه، اگر رویکرد «بازی حاصل جمع صفر» را درباره نسبت میان عدالت و آزادی برگزینیم، آن‌گاه باید تصمیم گرفت که کدام یک از این دسته‌ها از نظر ما برتری دارد:

۱. پای‌بندی حداکثری به برابری اجتماعی و پای‌بندی به حداقل آزادی فردی؛

۲. پای‌بندی حداکثری به آزادی فردی و پای‌بندی حداقلی به برابری اجتماعی؛

۳. نوعی مبادله و بده‌بستان میان آنها.

باید توجه داشت که هریک از این دسته‌ها، در حوزه سیاست اجتماعی، اقتضائات و پی‌آمدهایی گسترده دارد. برای نمونه، گزینه نخست، به معنای اقتصاد و جامعه‌ای شدیداً کنترل‌شده است که خدمات رفاهی و سیاست‌های

بازتوزیعیِ پدروانه و نرخ‌های مالیاتی بالا دارد. در گزینهٔ دوم، جامعه باز است، با اقتصادی آزاد، خدمات رفاهی اندک و نرخ‌های مالیاتی پایین. حالت سوم، از وجود گونه‌ای از نظام‌های رفاهی حکایت دارد که کم و کیف آن به نوع مبادله و بدبستان صورت گرفته وابسته است. از سوی دیگر، اگر محض نمونه، به محدود کردن آزادی به نفع عدالت قایل شدیم، حد و مرز این محدودسازی کجاست و کم و کیف آن چگونه است؟ در جامعهٔ اسلامی، اگر مسلمانی خمس و زکات و حقوق واجب مالی خود را ادا کرده و کسب ثروتش نیز کاملاً مشروع بوده است، آیا باز هم می‌توانیم به بهانهٔ تأمین عدالت اجتماعی، بخشی از اموال او را بگیریم و وی را از حق تصرف در آنها و برخورداری از ثروت خویش منع کنیم؟

پرسش دیگر که در واقع به اصل نظریهٔ دولت رفاه بازمی‌گردد، این است که اساساً بهترین سازوکار تأمین عدالت اجتماعی، به ویژه عدالت اقتصادی، دخالت و سیاست‌گذاری دولت است یا بازار خود قوانین و سازوکارهایی دارد که اگر آن را به حال خود رها کنیم، می‌تواند بیشترین نفع و خیر عمومی را برای جامعه به ارمغان بیاورد؟ اگر نه تصدیگری و دخالت دولت درست است و نه رها ساختن بازار به حال خود تأمین‌کنندهٔ عدالت اجتماعی است و نظر صحیح، ایستادن در نقطه‌ای میان این دو است، باز جای این پرسش است که آن حد وسط کجاست؟ عمق بیشتر این بحث، یا به تعبیری دیگر، لایه‌ای دیگر از این بحث، به مسئولیت دولت در زمینهٔ عدالت توزیعی و عدالت رویه‌ای بازمی‌گردد. آیا دولت تنها مسئول آن است که رویه‌هایی عادلانه وضع و مشخص کند و مراقب رعایت آنها باشد یا افزون بر آن، باید در نتایج و توزیع هم دخالت کند؟ عده‌ای معتقدند رسالت دولت تنها این است که زمینه‌ای را فراهم سازد تا همهٔ افراد بتوانند با شرایطی یکسان در عرصه‌های مختلف اجتماعی به رقابت بپردازند و کسی هم قواعد بازی را به هم نزنند و به اصطلاح تقلب نکنند. اگر دولت این وظیفه را انجام داد، دیگر نباید نگران آن باشد که نتیجهٔ این مسابقه چه خواهد بود؛ یا به عبارت دیگر، در چنین شرایطی هر نتیجه‌ای که حاصل شود، عین عدالت است. در مقابل، عده‌ای دیگر نظرشان این است که دلایل مختلفی وجود دارد که ما را متقاعد می‌کند برای تأمین عدالت، دولت حتماً باید در نتیجهٔ مسابقه دخالت کند و صرف وضع رویه‌های یکسان و مراقبت از رعایت آنها، تضمین‌کنندهٔ تحقق عدالت نیست. برای نمونه، فرصت‌های نابرابر آموزشی و اقتصادی که به هر دلیل، پیش از وضع این رویه‌ها در جامعه وجود داشته، اساساً امکان برگزاری یک مسابقه با رعایت شرایطی کاملاً عادلانه را منتفی می‌کند. برای نمونه، یکی از شرایط عادلانه بودن یک مسابقهٔ دو، آن است که همهٔ دوندگان از خط واحدی دویدن را آغاز کنند؛ در حالی که به دلیل نابرابری‌هایی که به هر دلیل در گذشته در جامعه وجود داشته، در عرصه‌های مختلف اجتماعی، نقطهٔ آغاز برای همهٔ شرکت‌کنندگان در مسابقه یکسان نیست و از این رو نتیجه‌ای که از چنین مسابقه‌ای حاصل شود، در هر صورت ناعادلانه خواهد بود.

اینها تنها بخشی از مناقشات تئوریک در این عرصه است، اما برای مقصود ما کافی است که می‌خواستیم نشان دهیم چگونه اتخاذ یک سیاست اجتماعی، همچون هدفمندسازی یارانه‌ها، نیازمند منقح کردن مبانی نظری مختلف است و بدون این تنقیح، چنین سیاست‌گذاری‌هایی بی‌مبنا و بی‌منطق خواهد بود.

نقش تعیین‌کنندگی مفهوم عدالت

ممکن است به نظر آید تمام این مناقشات از آنجا ناشی می‌شود که ما مفهوم عدالت را مشخص و تعریف نکرده‌ایم، و در صورت روشن شدن تعریف، تمام مناقشات برطرف خواهد شد. برای اینکه نشان دهیم چنین تصویری تا حد زیادی خام و ساده‌انگارانه است، در اینجا برخی تعریف‌های ارائه‌شده برای این مفهوم را بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا به‌راستی با روشن شدن مفهوم عدالت، نزاع و مناقشه پایان می‌یابد یا بسیاری از مناقشات همچنان پابرجا خواهد بود.

یکی از تعاریف ارائه‌شده برای عدالت، معادل دانستن آن با «برابری» است. البته مقصود از برابری، برابری مطلق و خام نیست؛ بلکه برابری نسبی مراد است. برای نمونه، در زمینه عدالت اقتصادی، برابری می‌تواند به معنای «میزانی از حداقل ثروت که نباید اجازه داد هیچ کس به پایین‌تر از آن سقوط کند»، و «میزانی از حداکثر ثروت، که هیچ کس نباید اجازه صعود به بالاتر از آن را بیابد»، تعریف شود. اما آیا با این تعریف، مشکلات و مناقشات در باب عدالت پایان می‌یابد؟ پاسخ منفی است. همان‌گونه که فیتزپتریک اشاره کرده است، تعریف عدالت به برابری، این پرسش را در پی خواهد داشت که برابری در چه؟ در پاسخ به این پرسش، دست کم می‌توان چهار گزینه را طرح کرد که هر یک نیز کم‌وبیش طرف‌دارانی دارد. آن چهار گزینه عبارت‌اند از: برابری در رفاه، فرصت برابر برای رفاه، برابری منابع، و برابری فرصت برای دسترسی به منابع.

برابری در رفاه بدین معناست که همه افراد از سطحی همانند در رضایت و ارضای نیازهایشان برخوردار باشند و احتمالاً مستلزم برقراری یک دولت رفاه کاملاً پدرسالارانه است.

فرصت برابر برای رفاه نیز بدین معناست که چون هر فرد به‌طور کامل یا عمده مسئول ذایقه‌ها یا پسندها، و در نتیجه نیازهای خود است، بنابراین حداکثر کاری که جامعه می‌تواند انجام دهد، اطمینان بخشی از این امر است که هر کسی فرصت ارائه ذایقه و پسند خود را داشته باشد و دولت وظیفه ندارد به‌طور مستقیم هزینه برآورده شدن نیازها و تأمین ذایقه و پسند مرا پردازد.

برابری منابع نیز بدین معناست که ما منابع و ثروت‌های عمومی را به‌طور یکسان و برابر میان افراد جامعه تقسیم کنیم.

و سرانجام، مراد از برابری فرصت برای دسترسی به منابع، آن است که چون تقسیم منابع به‌صورت برابر در عمل تحقق‌ناپذیر است، بهترین ایده‌ای که می‌توان طرح کرد، آن است که برای همگان فرصتی برابر برای دسترسی به منابع ایجاد کنیم.

به نظر می‌رسد همین اندازه، کافی است تا تصدیق کنیم صرف تعریف عدالت به «برابری» مشکل را حل نمی‌کند و پایان‌دهنده بحث‌ها و مناقشات نیست و پس از این تعریف، هنوز ابهام‌ها و مناقشات پرشماری باقی می‌ماند که به بحث نیاز دارد و باید تکلیف آنها روشن شود.

تعریف دیگری که برای عدالت ارائه شده، «اعطاء کل ذی حق حقه» است؛ یعنی عدالت آن است که حق هر صاحب حقی را همان‌گونه که هست، بی‌کم‌وکاست بدهیم. بسیاری از اندیشمندان مسلمان، از جمله استاد شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله مصباح یزدی، این تعریف از عدالت را پسندیده و بر آن تأکید کرده‌اند. اما آیا با این

تعریف، مشکلات و مناقشات در بحث عدالت پایان می‌یابد و ابهام و اشکالی وجود نخواهد داشت؟ باز هم پاسخ منفی است؛ به‌ویژه در عرصه مسائل اجتماعی و خط‌مشی‌هایی که دولت اسلامی می‌خواهد وضع کند، در بسیاری موارد، اساساً با این مشکل روبه‌رویم که «حق هر کس چیست؟» تا آن را همان‌گونه که هست، بی‌کم‌وکاست به او بدهیم. ذکر چند نمونه از سیاست‌ها و رویه‌های جاری در اداره کشور در حال حاضر می‌تواند بحث را روشن سازد. برای نمونه، یکی از سیاست‌هایی که بیش از ۲۰ سال است در کشور ما در دستور کار قرار گرفته و اجرایی شده، تأسیس «مدارس تیزهوشان» است. تعدادی از دانش‌آموزان کشور از طریق آزمون برگزیده، و به‌عنوان افراد «تیزهوش» در مدارس ویژه به تحصیل می‌پردازند. بودجه‌ها، امکانات، کادر آموزشی و دیگر منابعی که در اختیار این‌گونه مدارس و دانش‌آموزان قرار می‌گیرد، «ویژه» است و با دانش‌آموزان دیگر تفاوت دارد. به‌عبارت‌دیگر، دولت از منابع و امکانات عمومی کشور، در قیاس با دیگر دانش‌آموزان، منابع بیشتری را در اختیار این دسته از دانش‌آموزان قرار می‌دهد و صرف آنها می‌کند. دست کم می‌توان این‌گونه بیان کرد که اجرای سیاست تأسیس مدارس تیزهوشان، ایجاد نابرابری در فرصت دسترسی به امکانات آموزشی است. اکنون پرسش این است که آیا اعمال چنین تبعیضی، از نوع تبعیض‌های بجا و درست است و آیا این دسته از دانش‌آموزان اساساً چنین حقی را دارند تا ما حقشان را به آنها بدهیم؟ بدیهی است که این مسئله چندان روشن نیست و می‌تواند محل بحث و گفت‌وگو و مجادله باشد و شاید صاحبان و طرف‌داران ایده‌های مختلف در این مسئله، هیچ‌گاه نتوانند به توافق و رأی واحد برسند.

در همین راستا می‌توان به سیاست‌ها و تصمیم‌هایی همچون راه‌اندازی مدارس غیرانتفاعی، نمونه‌دولتی، و بنیاد نخبگان اشاره کرد. در همه این موارد، گونه‌ای توزیع و استفاده نابرابر از امکانات و ثروت‌های عمومی دیده می‌شود و به‌طبع پرسش پیشین نیز تکرار خواهد شد که آیا این افراد اساساً از چنین حقی برخوردارند تا بگوییم چنین سیاست‌هایی در راستای «اعطاء کل ذی حق حقه» است؟ تصدیق می‌کنید که این موارد نیز به‌طور جدی محل بحث و مناقشه است. سرانجام می‌توانیم به قانون «نظام هماهنگ پرداخت» اشاره کنیم که پس از سال‌ها بحث و مجادله، در نهایت با تصویب مجلس شورای اسلامی، تبدیل به قانون، و اجرایی شد. بی‌آنکه بخواهیم وارد جزئیات این سیاست شویم، روح کلی حاکم بر این قانون آن است که همه کارکنانی که در دستگاه‌های مختلف دولتی به کار مشغول‌اند، در صورت داشتن شرایطی یکسان - همچون میزان تحصیلات، سابقه، تعداد فرزند و... - از حقوق و مزایای یکسانی برخوردار باشند. آشنایان با مباحث مربوط به نظام حقوق و دستمزد می‌دانند که نظریه‌های مختلف و متفاوتی در این‌باره وجود دارد و هر نظریه، نظامی خاص را برای پرداخت حقوق و دستمزد ارائه می‌دهد. طرف‌داران هر نظریه، ضمن بیان استدلال‌هایی در دفاع از نظریه خود، ایرادها و انتقادهایی را به نظریات رقیب وارد می‌کنند و خلاصه اینکه، بازار بحث و مناقشه در این موضوع نیز همانند بسیاری از موضوعات و عرصه‌های دیگر گرم و پرده‌مانه است. پرسش این است که در این میان، نظام حقوق و دستمزد عدالت‌محور چه نظامی است و آیا قانون نظام هماهنگ پرداخت، به‌راستی تأمین‌کننده عدالت و در راستای آن است؟ تصور می‌کنم شما نیز با من هم‌عقیده باشید که این مسئله مورد تأمل است و نیاز به بحث و گفت‌وگو دارد و در اینجا نیز موافقان و مخالفان، هر کدام ادله و مباحث خود را دارند.

سومین تعریفی که در برخی متون و نوشته‌ها برای عدالت ارائه شده، «وضع الشيء في موضعه» است؛ یعنی عدالت آن است که هر چیزی را در جای خود و آنجا که مناسب و سزاوار آن است، قرار دهیم. این تعریف، به تعریف دوم، یعنی «اعطاء كل ذي حق حقه» شباهت بسیار دارد. البته با دقت می‌توان میان این دو تعریف، تفاوت‌هایی مهم قایل شد که در اینجا قصد ورود به این مقوله را نداریم. در هر صورت، بسیاری از مباحثی که درباره تعریف دوم بیان کردیم، درخصوص این تعریف نیز طرح‌شدنی است که برای پرهیز از اطالۀ کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. اشکال اساسی در این تعریف نیز مشابه تعریف دوم آن است که در بسیاری از موارد، به‌ویژه در مسائل مربوط به سیاست و عدالت اجتماعی، اساساً جایگاه مناسب و سزاوار بسیاری از چیزها برای ما روشن نیست تا بخواهیم آنها را در جای مناسب خود قرار دهیم. به عبارت دیگر، چون ملاک یا ملاک‌های روشن، مشخص و تعریف‌شده‌ای نداریم، در موارد پرشماری میان افراد و سیاست‌گذاران اختلاف نظر وجود دارد که جایگاه درخور و مناسب یک چیز کجاست. نتیجه این اختلاف نیز پیشنهاد و اجرای سیاست‌های مختلف و متضاد و متناقضی است که همگی نیز مدعی‌اند با رویکرد عدالت‌محور تنظیم شده و تأمین‌کننده عدالت‌اند. بنابراین می‌بینیم که صرف تعریف عدالت، مشکلات ما را در بحث عدالت و سیاست‌گذاری عدالت‌محور برطرف نخواهد کرد و پایان‌دهنده مباحث و مناقشات پیرامون این موضوع نخواهد بود.

عدالت در سیره و کلام معصومان □

در مباحث اسلامی، مهم‌ترین محل رجوع و مستند ما، قرآن و سیره اهل‌بیت و معصومان □ است. روش معمول این است که مسئله و موضوع مدنظر، بر آیات و روایات عرضه می‌شود و با رعایت اصول و ضوابط مربوط، راه‌حل و پاسخ استخراج می‌گردد. در بحث عدالت نیز مراجعه به آیات و روایات می‌تواند دست کم برخی زوایای پنهان این بحث و ابهام‌های آن را روشن سازد. در این بخش از بحث، تلاش من بر این است که با مروری بسیار اجمالی و گذرا نشان دهم که بیان دیدگاه اسلام درباره عدالت و به‌ویژه سیاست‌گذاری عدالت‌محور به مطالعه و تحقیق جدی نیاز دارد و پژوهش‌هایی که تاکنون پیرامون مسئله عدالت از دیدگاه اسلام انجام شده، چندان پاسخ‌گوی مسائل و مشکلات بحث ما نیست.

در بحث عدالت، همان‌گونه که در ابتدای سخن نیز اشاره کردیم، نخستین قاعده و اصلی که می‌توان از منظر اسلامی بر آن پای فشرد، این است که اسلام به‌طور قطع، عدالت را یک ارزش مهم و تغییرناپذیر می‌داند و در عرصه حکومت و جامعه نیز یکی از رسالت‌ها و وظایف مهم حاکمان و مسئولان را ایجاد و گسترش عدالت برمی‌شمارد. از این رو در عرصه سیاست‌گذاری، یکی از مأموریت‌های مهم دولت اسلامی، تدوین و اجرای سیاست‌های عدالت‌محور است؛ یعنی سیاست‌هایی که در نتیجه اجرای آنها، جامعه هرچه بیشتر به سمت عدالت حرکت می‌کند و عدالت اجتماعی در ابعاد مختلف سامان بهتری می‌یابد.

دومین قاعده و اصلی که در بحث عدالت از منظر اسلام می‌توان آن را مسلم و قطعی دانست، این است که به‌طور قطع، اسلام یکی از راه‌های ایجاد عدالت اجتماعی را اجرای سیاست‌های بازتوزیعی می‌داند. شاهد روشن این مدعا، وجوب دو مالیات اسلامی به نام‌های «خمس» و «زکات» است که به حاکم اسلامی پرداخت می‌شود و

یکی از وجوه مصرف مهم آن، رفع نیاز افراد فقیر و طبقات نیازمند جامعه است. همچنین موارد دیگری همچون «فیء» در فقه اسلامی وجود دارد که در قرآن آمده و مورد مصرف آن نیز رفع نیاز فقرا و نیازمندان دانسته شده است:

ما أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ؛^۵ «آنچه خدا از [دارایی] ساکنان آن قریه‌ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا، پیامبر و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان است، تا میان ثروتمندان و توانگران شما دست‌به‌دست نگردد».

تعلیلی که در ذیل آیه آمده، در نوع خود جالب است و در واقع تأکید می‌کند که وجود و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی مانع ایجاد شکاف‌های طبقاتی نامعقول است و گونه‌ای توازن و تعادل در چرخش ثروت در جامعه ایجاد می‌کند.

اما باین همه، اینکه مرز و معیار این بازتوزیع دقیقاً چیست و کجاست و منابع تأمین آن کدام است، چندان روشن نیست و تعارض‌ها و ناهم‌خوانی‌هایی، هرچند به صورت بدوی و ظاهری، میان ادله دیده می‌شود که در اینجا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

در روایتی، در وصف حکومت منجی عالم بشریت، حضرت مهدی □ چنین آمده است:

أَبَشْرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَىٰ اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلْزَلٍ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا يَرْضَىٰ عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يَقْسِمُ الْمَالَ صِحَاحًا. فَقَالَ رَجُلٌ: مَا صِحَاحًا؟ قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ وَيَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ □ غِنَىٰ وَيَسَعُهُمْ عَدْلُهُ؛^۶ «شما را بشارت می‌دهم به مهدی □؛ در امتم برانگیخته می‌شود در روزگاری که مردم دچار اختلاف و زلزله‌های گوناگون‌اند. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و بیداد پر شده است. ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌شوند. او مال را به‌طور صحیح تقسیم می‌کند. مردی پرسید: تقسیم صحیح چگونه است؟ فرمود: آن را میان مردم به‌طور یکسان و مساوی تقسیم می‌کند، و خداوند قلب‌های امت محمد □ را از بی‌نیازی لبریز کرده، عدل خویش را بر آنان وسعت می‌بخشد».

بخشی از روایت که فعلاً مدنظر است، جایی است که می‌فرماید: تقسیم صحیح و عادلانه مال این است که آن را به‌طور مساوی میان مردم تقسیم کنیم. البته گویا مراد از «مال» در این روایت شریف، ثروت‌ها و اموال عمومی است، که در روایت بر تقسیم عادلانه تأکید می‌شود، یا به تعبیر بهتر، سیاست عادلانه در تقسیم اموال و دارایی‌ها آن است که آن را به‌طور مساوی میان همه مردم تقسیم کنیم. مسئله مهم، آن است که در این روایت، برای تقسیم اموال عمومی، هیچ تفاوت و تبعیضی میان گروه‌های مختلف مردم، از جمله فقیر و غنی، قایل نشده و به‌طور مطلق فرموده عدالت این است که دارایی‌ها و ثروت عمومی را به‌طور مساوی میان همه مردم تقسیم کنیم. اگر این روایت را مدنظر قرار دهیم، بسیاری از سیاست‌هایی که در طول سی سال گذشته در جمهوری اسلامی

۵. حشر (۵۹)، ۷.

۶. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹۲.

ایران مدنظر قرار گرفته، از جمله طرح هدفمندسازی یارانه‌ها، زیر سؤال رفته، و محل تردید واقع می‌شود.

مسئله دیگری که مؤید همین روایت، و با آن هماهنگ است، سیره امیرالمؤمنین[□] در تقسیم بیت‌المال است. یکی از اشکالات آن حضرت به روش خلفای پیشین، به‌ویژه عثمان، خلیفه سوم، این بود که آنان در تقسیم بیت‌المال، سهم‌هایی متفاوت برای افراد و گروه‌ها در نظر گرفته بودند و سهم مساوی نمی‌دادند. این وضعیت در زمان عثمان به اوج خود رسیده بود و وی سهم‌هایی با تفاوت‌های فاحش برای افراد و گروه‌های مختلف تعیین کرده بود.

امیرالمؤمنین[□] همین که به خلافت رسید، این وضعیت را به هم زد و اعلام کرد از این پس همگان سهمی مساوی از بیت‌المال دریافت خواهند کرد. در این زمینه، ماجرای برخورد آن حضرت با برادرش عقیل، شهره خاص و عام است. جالب است توجه کنیم که عقیل اولاً، نابیناست و ثانیاً، عائله‌مند است و خانواده‌ای پرجمعیت دارد. از این رو، درخواست عقیل از روی زیاده‌طلبی و مال‌اندوزی نیست؛ بلکه واقعاً فقیر و نیازمند است؛ اما با این حال می‌بینیم امیرالمؤمنین[□] حاضر نمی‌شود سهمی بیش از دیگران برای او قایل شود و همان اندازه که به دیگران پرداخته، برای او و خانواده‌اش نیز همان را در نظر می‌گیرد. بنابراین، روش حکومتی علی[□] اقتضا می‌کند که اگر بناست از منابع و اموال عمومی چیزی میان افراد جامعه اسلامی تقسیم کنیم، عدالت این است که برای همه سهمی برابر و یکسان قرار دهیم.

از سوی دیگر، ادله‌ای در دست داریم که در ظاهر با این گروه از ادله - که دو نمونه از آن را ذکر کردیم - قابل جمع نیست. برای نمونه، می‌توان به روایتی درباره پیرمرد نابینای مسیحی اشاره کرد. داستان از این قرار است که امیرالمؤمنین[□] در زمان حکومتشان روزی در بین راه پیرمردی را دیدند که مشغول گدایی است. حضرت پرسیدند: این پیرمرد کیست و چرا گدایی می‌کند؟ اصحاب عرض کردند: مردی است مسیحی که مدتی است نابینا شده و چون دیگر نمی‌تواند کار کند، ناچار است با این راه امور زندگی‌اش را بگذرانند. امیرالمؤمنین[□] برآشفتند و فرمودند: تا روزی که سالم بود، برای شما کار می‌کرد و به جامعه سود می‌رساند؛ اما امروز که نیازمند و از کار افتاده شده، او را به حال خود رها کرده‌اید؟ سپس دستور دادند تا زنده است، از بیت‌المال مقرری‌ای برای او در نظر گیرند و پرداخت کنند. در ابتدای امر به نظر می‌آید این روایت با آنچه امیرالمؤمنین[□] با برادرشان عقیل انجام دادند، چندان سازگار نیست و برخوردها متفاوت است.

نمونه‌ای دیگر که ناهمخوانی آن با ادله دسته نخست آشکارتر است، روایت نقل شده در کتاب کافی است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَظَرَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ ثُمَّ نَظَرَ فِي الْفُقَرَاءِ، فَجَعَلَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ وَلَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ لَزَادَهُمْ، بَلْ يُعْطِيهِ مَا يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ وَيَكْتَسِي وَيَتَزَوَّجُ وَيَتَصَدَّقُ وَيَحُجُّ؛^۷

«همانا خداوند تبارک و تعالی در اموال ثروتمندان نگاه کرد، سپس به اموال فقرا نظر کرد؛ پس در اموال اغنیا [برای فقرا] آن مقدار که بتوانند بدان امور خود را کفایت کنند، قرار داد. و اگر این مقدار کافی نباشد، [حق فقرا] را زیاد می‌کند؛ بلکه [از اموال اغنیا] به فقیر آن مقدار می‌بخشد که با آن خود را سیر کند و سیراب گرداند و تن‌پوش فراهم آورد و ازدواج کند و صدقه دهد و حج به‌جا آورد».

روایت عجیبی است! می‌فرماید: حق فقراست که از اموال ثروتمندان سهمی داشته باشند؛ درحالی که برای آن

اموال تلاشی نکرده‌اند. این سهم هم تنها این مقدار نیست که نیازهای ضروری آنان، همچون خوراک و پوشاک تأمین شود؛ بلکه می‌توان از کیسه ثروتمندان بی‌اجازه آنها برداشت و برای ازدواج افراد فقیر صرف کرد و حتی بالاتر، اگر فقری حسرت دارد صدقه بدهد و در راه خدا انفاق مالی داشته باشد، ولی به دلیل فقر و تنگدستی نمی‌تواند، اغنیا وظیفه دارند مقداری از مال خود را در اختیارش قرار دهند تا بتواند صدقه دهد. حتی اگر آرزوی رفتن به حج و زیارت خانه خدا را دارد و فقر مانع تحقق این آرزوست، ثروتمندان باید امکانات رفتن او به حج را فراهم سازند!

اینها تنها چند نمونه محدود از ادله بود و اگر ادله دیگری را که در این زمینه وجود دارد، جمع‌آوری کنیم، دشواری و پیچیدگی بحث بیشتر خواهد شد. در هر صورت، به نظر می‌رسد شاید بدین سبب که فقهای عظام و اندیشمندان شیعه تا به حال به طور مستقیم درگیر حکومت نبوده‌اند و چنین مسائلی چندان برای آنان مورد ابتلا نبوده است، نظریه‌ای روشن در باب عدالت اجتماعی به طور کلی، و سیاست‌گذاری عدالت‌محور به طور خاص، تدوین و ارائه نگردیده و این مسئله به کار و تحقیق جدی و عاجل نیاز دارد. عاجل بودن این نیاز زمانی بیشتر جلوه‌گر می‌شود که توجه کنیم دهه چهارم انقلاب را که پیش رو داریم، دهه «عدالت و پیشرفت» نامیده‌ایم و این درحالی است که با این تحقیق اجمالی روشن شد هنوز مبنای نظری و تئوریک روشنی در باب عدالت و سیاست‌گذاری عدالت‌محور در دست نداریم و پیچیدگی‌ها، ابهام‌ها و چالش‌های پرشماری پیش روی ماست.